بسم الله الرحمن الرحیم

# **توفیر و تصعید نیت**

**ایجاد انگیزه**

باید بتوانیم در وجود خودمان، اصلی‌ترین صفتی را که منشأ همه خوبی‌ها، صفات حسنه و اعمال صالح است، یعنی خضوع در مقابل پروردگار، روحیه تسلیم، روحیه تواضع در مقابل خدا را تقویت کنیم. این صفا در وجود ما منشأ تمام خوبی‌هاست . :یکی «توفیر نیت» و دیگری «تصعید نیت». اگر بخواهیم آن خضوع در برابر حق در زندگی ما رخ دهد، باید این دو مطلب در شاکله و وجود ما اتفاق بیفتد.

این دو واژه از دعای امام سجاد عليه‌السلام در دعای مکارم الاخلاق گرفته شده است. حضرت در همان فراز اول، دو دعا دارد: یکی «وفِّر بِلُطفک نیّتی»، به این معنا که خدایا نیت مرا وافر و تکثیر کن که معنایش رشد کمی نیت است. دوم «وانطح نیتی بأحسن نیات»، به این معنا که خدایا نیت مرا آن‌قدر بالا ببر که از بهترین نیات شود. این صعود نیت، رشد کیفی نیت است.

**متن و محتوا**

توفیر نیت یعنی اینکه انسان با خودش کار کند. این امور، کار عملی، استقامت و استمرار می‌خواهد. با یکی دو روز و یکی دو مرتبه که آدم جوگیر شود و از روی حال، کاری را انجام دهد، نتیجه لازم به دست نمی‌آید. باید واقعا استقامت داشته باشد تا اینکه در وجودش نهادینه شود که بتواند در کارهای مختلف زندگی‌اش نیت داشته باشد. پیغمبر اکرم صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: «یا اباذر! ولیکن لک فی کل شیء إن نیتٌ، حتی فی نومِ و فی أکل»؛ یعنی نگذار کاری بدون نيت از تو سر بزند. هر کاری که انسان انجام می‌دهد باید نیتش بر آن کار اشراف داشته باشد و با یک انگیزه درست و الهی آن را انجام دهد. باید صدق در نیت داشته باشد و نیتش پاک باشد.

در دعاي امام زمان عجل‌الله‌تعالي‌فرجه که در مفاتیح‌الجنان آمده، امام زمان ارواحنافداه از خدای متعال چنين می‌خواهند: «اللهم ارزقنا توفیق الطاعه و بعد المعصیه و عرفان الحُرمه و صدق النیة.» انسان باید نیت پاک، صاف و درست داشته باشد، باید هر کاری که انجام می‌دهد، با یک فکر خوب انجام دهد.

پیغمبر اکرم صلي‌الله‌عليه‌وآله با جمعی از اصحابشان بودند و هوا هم گرم بود. دیدند جوانی با هیکل درشت به شدت کار می‌کند و زحمت می‌کشد. بعضی از اصحاب گفتند: حیف این جوان با این هیکل که در این گرما عرق می‎ریزد و برای دنیا به اين صورت خودش را به سختی می‌اندازد. پیغمبر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

اگر انگیزه‌‌اش، این باشد که آبرویش حفظ شود و دستش جلوی هر کس دراز نشود و پول حلالی برای خانواده‌اش به دست آورد، این کار او برای دنیا نیست و برای آخرت است.

نیت، درجاتي دارد؛ اما چیزی که پیغمبر اکرم صلي‌الله‌عليه‌وآله درباره همین جوان مطرح کردند، آن حد لازم نیت را دارد. انسان نباید زور بزند که نیت کند؛ حتی در نماز انسان نباید خطور بدهد که مثلاً چهار رکعت نماز می‌خوانم. اگر انسان در کارهایش یک انگیزه انسانی و الهی داشته باشد، همین کافی است. انسان می‌تواند زندگی عادی خودش را داشته باشد، بخورد، بخوابد، بخندد، تفریح بکند، ورزش کار علمی ، کاسبی و هرکاری که می‌خواهد انجام دهد؛ اما در عین حال در تمام این کارها انگیزه درستی داشته باشد. آدم باید این تمرین را انجام دهد. آن وقت تمام زندگی‌اش عبادت و مسجد می‌شود. این کاری است که باید انجام دهیم.

# معنای دیگری از توفیر نیت و نمونه‌های تاریخی آن

توفیر نیت، معنای دقیق‌تری هم دارد که از گوهرهای اصیل شیعه مي‌باشد و توجه به آن فوق العاده است. اين معناي دقيق‌تر آن است كه انسان با قدم نیت در تمام عبادات خوبان در طول تاریخ، شریک شود، یعنی در تمام ثواب عباداتی که انبیا و اولیا انجام داده‌اند، شریک شود.

در نهج‌البلاغه آمده که حضرت امیر از جنگ جمل برمی‌گشتند که یکی از اصحاب ایشان آهی کشید و گفت: ای کاش برادرم نیز همراه شما بود و در رکاب شما به سعادت سربازی شما نائل می‎آمد. حضرت امیر فرمودند: آيا دل برادرت با ما بود؟ یعنی نیتش این بود که با ما باشد؟ آن فرد گفت: بله، ولی مانعی داشت که نتوانست در خدمت شما باشد. اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمودند: او هم همراه ماست. بعد ادامه دادند: کسانی که هنوز به دنیا نیامده‌اند و در رحم مادران و صلب پدران هستند، آنها هم در لشکر ما بودند. آنها کسانی هستند که زمانه آنها را به وجود می‌آورد و دین به وسیله آنها تقویت می‌شود؛ یعنی کسانی که در طول تاریخ می‌آیند و دلشان با منِ علی هست و دوست داشتند که در رکاب من بودند، آنها در این لشکر من ثبت مي‌شوند؛ جابر بن عبدالله انصاری و عطیه وقتی اربعین سید الشهدا عليه‌السلام به کربلا رفتند، جابر سر قبر سید الشهدا عليه‌السلام حاضر شد، شروع کرد به خاک ریختن روی سرش و اشک ریختن. وقتی آرام گرفت به عطیه گفت: ما در ثواب با شهدایي كه در کربلا به شهادت رسیدند، شریکيم. عطیه كه از علما و مفسران قرآن بود، گفت: چگونه شریکیم؟ ما که در کربلا و جنگ نبودیم و شمشیر نزدیم، دست و سری از ما جدا نشد، جابر گفت: از حبیبم رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: «مَن أحبّ قوماً حُشِرَ معهم و من أحبّ عملهم أُشرِکَ فی عملهم؛ اگر کسی عمل یک قوم را دوست داشته باشد، با آنها شریک است» و ما جبهه سید الشهدا را دوست داشتیم و دوست داشتیم که با آنها باشیم؛ پس با آنها شریکیم.

# شریک شدن در ثواب‌های جبهه حق در کل تاریخ

با توجه به معارف این چنینی، که در آیات و روایات هم زیاد آمده است، آدمي می‌تواند با قدم نیت در کل تاریخ حاضر شود و در تمام ثواب‌های جبهه حق با خوبان تاريخ شریک شود.

این حضور، یک حضور مجازی و تخیلی نیست؛ بلكه یک حضور حقیقی است؛ یعنی واقعا انسان در آن واقعه حاضر است. در فلسفه، اصلی به نام اتحاد عاقل و معقول یا اتحاد عالم و معلوم وجود دارد؛ ما در معارف خود یک اتحاد شبیه به این داریم و آن اتحاد محب و محبوب است. هر چیزی از محبوب آدم است و او تعلق قلبی به آن دارد، آرام آرام جزئی از هویت آدم می‌شود. پیغمبر اکرم صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

«ألمرءُ مع من أحبّ»؛ یعنی هر کسی محبوبش را همراهی می‌کند و همین سرّ حشر در قیامت است. انسان‌هایی که محبوبشان اولیای خدا باشد، در معیت آنها قرار می‌گیرند و شفاعت آنها شاملشان می‌شود و کسانی که محبوبشان امامِ باطل است، با آنها محشور می‌شوند. در قرآن كريم آمده است: «یومَ نَدعوا کلُّ أُناسٍ بإمامهم.» در روز قیامت هر گروهی را با امامشان محشور می‌کنیم؛ یعنی یک امام و پیشوا را می‌آوریم و به طور تکوینی و خودبه‌خود، جمعی به او می‌پیوندند. حالا این امام، امام نور است که آن جمع را به بهشت می‌برد یا امام نار است که آنها را به جهنم خواهد برد..

امام رضا عليه‌السلام به ریّان بن شبیب فرمودند: هر موقع که یاد کربلا افتادی بگو: «یا لیتنی کنتُ معکم و أفوزُ فوزاً عظیماً.» آرزو کن که ای کاش با آنها بودی. بعد امام هشتم عليه‌السلام فرمودند: اگر این کار را کردی، مثل شهدای کربلا ثواب خواهی داشت؛ البته نه اینکه خودِ شهید کربلا می‎شوی؛ بلکه مثل آنها می‌شوی.

# داستانی از یکی از مراجع تقلید

علامه مجلسی در جلد پنجاه و دوم بحارالانوار آورده است:شخصی به نام محیی الدین اِربلی می‌گوید: من با پدرم در یک قهوه‌خانه روی تخت نشسته بودیم و می‌خواستیم چای بخوریم. دیدیم روی تخت مقابل، کسی که عمامه‌ای به سر بسته بود، دارد چرت می‌زند و در حین چرت‌زدن عمامه از سرش افتاد. دیدیم که جای ضربه‌ای وسط سرش است. پدرم از او پرسید: این جای ضربه چیست؟ او گفت: این جای ضربتی است که در رکاب حضرت علی علیه‌السلام در صفین بر سر من وارد شده است. من و پدرم خندیدیم و گفتیم که تو کجا و جنگ صفین کجا؟ الان چند قرن می‌گذرد، چطور در صفین ضربت خورده‌ای؟ گفت: من حکایتی دارم. یک مرتبه سمت مصر می‌رفتم، در راه، فردی از قبایل اطراف با من همراه شد. صحبت از هر دری پیش آمد و آرام آرام حرف به صدر اسلام و موضع‌گیری‌های امیرالمؤمنین عليه‌السلام و معاویه مقابل یکدیگر کشیده شد. شخصي که همراه من بود، گفت: اگر در صفین بودم، شمشیرم را از خون علی و یارانش سیراب می‌کردم. بعد شروع کرد به جسارت کردن به امیرالمؤمنین عليه‌السلام. من دیگر طاقت نیاوردم و فهمیدم که از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام و ناصبی است. گفتم: اگر من هم در صفین بودم، شمشیرم را از خون معاویه و یارانش سیراب می‌کردم. او وقتی این حرف را شنید، با من درگیر شد و آنجا به هم ضربت‌های سنگینی زدیم. او خنجری به سرم زد و افتادم و دیگر چیزی متوجه نشدم. یک لحظه چشمم را باز کردم و دیدم کسی بالای سر من است. به محض اینکه چشمم باز شد و او را دیدم، گفت: «نَصَرتَنا نَصرتُک و لیَنصُر الله مَن یَنصُرُه.» دشمنت را ببین که آن طرف افتاده و آن ناصبی را دیدم که کشته شده است. آن شخص گفت: تو به ما کمک کردی و ما به تو کمک کردیم. بعد شروع کرد به دست کشیدن روی زخم‌های متعددی که روی بدنم بود. هر زخمی که از زیر دستش رد می‌شد، احساس می‌کردم که التیام پیدا کرده است. وقتی رسید به سنگین‌ترین زخم که روی سرم بود، روی سرم دست کشید و گفت: این زخمت خوب می‌شود؛ ولی جایش باقی می‌ماند و اگر کسی از تو پرسید که این جای زخم چیست؟ بگو: زخمی است که از جنگ صفین بر من وارد شده است؛ چون تو می‌خواستی که در رکاب امیرالمؤمنین باشی، به همه می‌توانی بگویی که این زخمی است که در صفین بر من وارد شده است. بعد به ایشان گفتم: شما؟ بعد متوجه شدم که ایشان حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالي‌فرجه بوده‌اند و من در محضر ایشان بوده‌ام.

# تصعید نیت

توفیر نیت، یعنی نیت را وافر کردن که دو تعریف دارد: یکی در کارهای مختلف که در عرض یکدیگر قرار می‌گیرد، در اینها نیت بکند و دیگری آنکه در طول تاریخ نیت بکند که خودش وارد شود و آرزو کند که با خوبان باشد؛ اما صعود نیت، این اتفاق باید در درون انسان رخ دهد. اگر کسی آرام آرام در بندگی استقامت کند، اندك اندك ترازویش باید دقیق شود، قرار نیست کاری که دو سال پیش انجام می‌داده، الان هم آن عمل را انجام دهد. آن نوع نگاهی و نیتی را که در کارهایت ده سال پیش داشته‌ای، الان نبايد داشته باشی. آدم باید وقتی خودش را با گذشته مقایسه می‌کند، ببیند که دقیق‌تر شده است، رشد کیفی نیت تصعید نیت است!

آدمي وقتی اولِ بندگی‎اش باشد، معمولا این‎گونه است؛ هم خدا را دوست دارد و هم در عین حال که خدا را دوست دارد، خودش را هم دوست دارد، دنیا را هم دوست دارد و این دیگر تعارف‎بردار نیست. نماز شب می‌خواند، اما انتظارهم دارد که وقتی نماز شب می‌خواند، رزقش زیاد می‌شود، زیارت امام رضا عليه‌السلام می‌رود؛ چون حاجت دارد. چهل شب ممکن است جمکران برود، حاجات ومشکلاتي رومریضی دارد که اگر چنین گرفتاری و حاجت را نمی‌داشت، چه بسا نمی‌رفت،

مرحوم حاج اسماعیل دولابی همیشه می‌گفت: حرم امام رضا عليه‌السلام که می‌روید، فقط گریه‎هایتان را نبرید، خنده‎هایتان را هم ببرید. امام رضا علیه‌السلام حق دارد گله کند که چرا گریه‏هایتان را پیش من می‌آورید، خنده‎هایتان را هم بیاورید. فقط آن موقع که حاجت دارید نروید. ایشان می‌گفت، حرف درستی است؛ ولی بعضی فقط حاجاتشان باعث می‌شود که از كسي درخواستي داشته باشند. حدّ بعضی، همین مقدار است.

در روایات گفته‌اند براي بند کفشتان هم در خانه خدا بیایید، نمک طعامتان را - كه کنایه از کوچک‌ترین چیزهای زندگی است - از خدا بخواهید؛ اما با وجود این، پایین‌ترین حد، آن است که آدم برای حاجاتش درِ خانه خدا و اولیای خدا و امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برود؛ یعنی در واقع، امام زمان را وسیله برای حاجاتش قرار می‌دهد. در واقع، امام برای او هدف نیست ، وسیله است، هدف چیز دیگری است. نعوذ بالله، خدا را برای برآورده شدن آن حاجاتش می‌خواهد؛ این پایین‌ترین درجه نیت است که شرک در آن است. آدم باید خدا را و عبادت او را بخواهد.

مردي از قبیله طائف خدمت پیغمبر رسید و گفت: ای رسول خدا، من را می‌شناسید؟ پیغمبر ایستاد و نگاهش کرد، گفت: من همان کسی هستم که در زمان ابتدای بعثت، هنگامي كه خیلی‌ها شما را اذیت می‌کردند، آن ايامي که به طائف آمدید، من از شما پذیرایی کردم. پیغمبر اکرم صلي‌الله‌عليه‌وآله حسابی تحویلش گرفتند. این روایت در روضه کافی است. بعد فرمودند: یک چیزی از من بخواه. آن طرف فکر کرد و گفت: آقا اگر دویست گوسفند و یک چوپان داشتم، چقدر خوب می‌شود. پیغمبر اکرم صلي‌الله‌عليه‌وآله گوسفندان و چوپان را برايش تهیه کردند و بعد فرمودند: این مرد چقدر همتش کم بود! وقتی ما از او خواستیم که یک چیز بخواه، در همین حد خواست: دویست گوسفند و یک چوپان. چرا همت آن پیرزن بنی‌اسرائیل را نداشت که در زمان حضرت موسی عليه‌السلام، آن زمان که از سوی خدای متعال به حضرت موسی خطاب شد: ای موسی از مصر به فلسطین برو و جنازه حضرت یوسف را ببر. موسی گفت: من نمی‌دانم یوسف کجا دفن شده است؟ خدا گفت: ای موسی، پیرزنی در فلان محل است، برو از او بپرس. حضرت موسی طبق آدرس رفت و آن پیرزن را دید و گفت: شما می‌دانی که قبر برادرم یوسف کجاست؟ پیرزن جواب داد: می‌دانم؛ ولی به صورت رایگان نمی‌گویم، یک شرطی دارد. از سوی خدا خطاب آمد: ای موسی، شرطش را قبول کن. پیرزن گفت: ای نبی خدا! به شرطی می‌گویم جنازه یوسف نبي کجاست که در بهشت، همنشین شما باشم و بین من و شما حجابی نباشد. موسی فهمید که این زن، خیلی با معرفت است.

اگر آن مرد طائفي از پیغمبر اکرم صلي‌الله‌عليه‌وآله می‌خواست که از شما می‌خواهم در روز قیامت از شما جدا نباشم و با شما همراه باشم، پیغمبر قبول می‌کردند؛ ولی حد بعضی آدم‎ها همین است. بیشتر از حد دنیا نیستند. استاد بزرگواری در قم مي‌گفت: حد بعضی آدم‌ها این است که در حد دنیا هستند و از دنیا بالاتر نرفته‌اند. عباداتشان هم بوی دنیا می‌دهد. ذکر را هم می‌گویند، بوی دنیا می‌دهد. عباداتشان هم بوی دنیا می‌دهد؛ چون در عبادت دنبال دنیایشان هستند. بعضی هم هستند که از دنیا بزرگ‎تر شده‎اند و هدف‎های بالاتری دارند. آنها در بازار هم که هستند کارهایشان بوی خدا می‌دهد. . چقدر تفاوت انسان‌ها زیاد است. بعضی آدم‌ها عباداتشان بوی دنیا می‌دهد و بعضی انسان‎ها هم کارهای دنیایشان بوی خدا! بستگی به این دارد که حد آدم‎ها چقدر باشد.

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

شخصی می‌گفت: یک مرتبه به جمکران رفتم، شب چهارشنبه‌ای بود که معمولا جمکران شلوغ است. خانمی جلو آمد و با التماس گفت: حاج آقا به قرآن من از شما التماس دعا دارم. من را دعا کنید. چهل هفته آمدم جمکران و امید دارم که امشب شب مزد باشد. خیلی التماس کرد. من به او گفتم: حالا شما چه می‌خواهید که این قدر اصرار می‌کنید؟ گفت: جاری من و خانواده‌اش یک پیکان گرفته‌اند. من چهل هفته دارم می‌ایم که ما یک بنز بگیریم تا چشمش کور شود. ایشان می‌گفت: من وا رفتم. چهل هفته آمده جمکران ؛ ولی خواسته‎‎اش فقط همین بوده است. گاهی مواقع حد بعضی آدمها همین است. عباداتشان بوی دنیا می‌دهد. این پایین‌ترین مرحله است.

بیشتر تشرفات به محضر امام زمان عجل‌الله‌تعالي‌فرجه به سبب گرفتاری‌ها روی می‌دهد و تعداد کمی فقط برای خود امام زمان ارواحنافداه مثلاً چهل شب به مسجد سهله رفته‌اند. شخصی می‌گفت: من حدود پنجاه سال پیش در مدرسه فیضیه حجره داشتم و خیلی حالات خوشی در جواني داشتم. حسم این بود که رابطه‌ام با امام زمان عجل‌الله‌تعالي‌فرجه رابطه گرمی است، اشک داشتم، توسل داشتم. یک مرتبه از لحاظ مالی وضع من خیلی خراب شد؛ به طوری که به مایحتاج اولیه خودم هم محتاج بودم. به اين حالت پريشاني که در حجره نشسته بودم، شروع کردم به نوشتن چیزهایی که می‌خواهم و گفتم: یا صاحب الزمان! من این چیزها را می‌خواهم و شروع کردم به نوشتن. می‌گفت: هنوز این اقلامی که نوشته بودم تمام نشده بود، دیدم در حجره را می‌زنند. رفتم در را باز کردم دیدم کسی عبایش را بر سر کشیده و یک کیسه بزرگ در دست دارد. آن را جلوی درب حجره گذاشت و گفت: این، آن چیزهایی که می‌خواستی؛ ولی امام زمان را برای این چیزها نخواهید. ایشان می‌گفت: من دقت کردم، دیدم حاج آقا فخر است. دیدم آن چیزهایی که احتیاج داشتم، از سوی حضرت آورده است؛ اما در همین حال، درسی به من داد که امام زمان را برای این چیزها نخواهید.

اگر آدم در بندگی استقامت داشته باشد، نیتش رشد پیدا می‌کند. کم کم از سطح دنیا بالاتر می‌رود و چشمش به آخرت است. کارهایی که انجام می‌دهد، یک چشمي هم به آخرت دارد. شوق به بهشت و ترس از جهنم، خیلی ارزشمند است.

امیرالمؤمنین عليه‌السلام ابتدا این جمله را فرمودند: بعضی برای شوق به بهشت و بعضی برای ترس از جهنم کار می‌کنند؛ ولی من به خاطر محبت به خدا کار می‌کنم. امیرالمؤمنین عليه‌السلام در برخی از حالاتشان دارند که وقتی چاه کنده بودند و آب خارج شد، فرمودند: چیزی بیاورید تا من این چاه را وقف کنم تا خدا علی را از آتش جهنم نجات دهد. بهشت، مهمان‌خانه خداست. خوردن و خوابیدن در آن معرفت و همه‌اش ذکر و معرفت است. بهشت این‌طور نیست که انسان در آن فقط بخورد و بخوابد. خوردنش، دیدنش و شنیدن از افراد، معرفت است. جهنم محل غضب خداست، خیلی ارزشمند است که انسان از آخرت ترس داشته باشد و خوب است که آدم اعمالش را انجام دهد و یک چشمش به عالم آخرت باشد.

در روایت است که خدا چند چیز را در چند چیز دیگر پنهان کرده است: یک اینکه خدا غضبش را در برخی گناهان پنهان کرده که اگر کسی آن گناه را انجام بدهد، خداوند غضب می‌کند و چه بسا که دیگر آن فرد، توفیق توبه پیدا نمی‌کند. نمی‌دانیم کدام گناه است كه اين عقوبت را دارد. ای چه بسا خدای نکرده، آدم ده دروغ می‌گوید؛ ولی خدا در دروغ یازدهم، حال او را می‌گیرد. چه بسا فردی ده بار غیبت می‌کند و خدا به او مهلت می‌دهد؛ ولی در غیبت یازدهم، همان‌جا خداوند، یقه او را می‌گیرد.

خداوند متعال می‌فرماید: بنده من، گاهی در عملی قرار می‌گیرد که من از آن به بعد به او مهلت نمی‌دهم و می‌گویم که دیگر تمام شد. خدا صبرش زیاد است؛ اما در عین حال «حسیب» است و اعمال ما را حساب می‌کند. چیزی مخفی نمی‌ماند. از این جهت است که انسان باید ترس داشته باشد که غضب خدا در همین عملی باشد که من در حال انجام آن هستم. نگوید: ما که تا حالا غیبت کردیم چیزی نشده است، حالا یک بار دیگر هم چیزی نمی‌شود. چه بسا فرصتت با همین گناه، تمام شود. این دفعه یازدهم، آنجایی است که خدا دیگر می‌گیرد.

. ترس، هم از گرفتاری‎ها و عقوبت‎های دنیا؛ چون بعضی از عقوبات خدا در همين دنيا است و به آخرت نمی‌کشد. آیت‌الله احمدی میانجی رحمه‌الله می‌گفتند: یکی از اقوام ما آدم ثروتمندی بود؛ ولی من به خاک سیاه نشستن وی را دیدم که به گدایی افتاد. خود این آقا گفته است: من ثروتمند بودم. یک مرتبه، یکی از خانم‌های همسایه به حیاط خانه ما آمد و گفت: آقا اگر می‌شود، مقداری برنج به من بدهید، بچه یتیم دارم. این مرد ثروتمند می‌گفت: ای کاش به او گفته بودم: ندارم؛ ولی هلش دادم و او را بیرون انداختم. آن زن تحقیر را با تمام وجودش حس کرد؛ ولی چیزی نگفت. از آن به بعد بود که در تمام معاملاتم ضرر کردم و به خاک سیاه نشستم. می‌دانم که از کجا ضربه می‌خورم.

گاهی مواقع عقوبت خدا در همین دنیاست و گاهی عقوبت را برای آخرت می‌گذارد. آیا آخرت ترس ندارد؟ در قرآن درباره آتش جهنم می‌گوید: نارٌ حامیةٌ؛ یعنی آتشی که داغ است؛ مگر آتش سرد هم داریم؟ در روایت است که آتش سرد، آتش دنیا است. در روایات آمده است: اگر کسی را که در آتش جهنم است، به آتش دنیایی منتقل کنند، از سردی و راحتی خوابش می‌برد.

ترس از عقاب خدا ارزشمند است. وقتی آدم در بندگی رشد پیدا بکند، نیتش به سمت آخرت می‌رود، کارهایی که انجام می‌دهد، یک چشمش به آن طرف است. این آدم‌ها قشنگ می‌شوند. اهل یقین بسیار اندکند. می‌گفتند: آقای شیخ مرتضی زاهد از قبر و قیامت، ترس داشت. ترسش تا آنجا او را در زندگی‌اش محتاط کرده بود که یک مرتبه بعد از نماز مغرب و عشاء در مسجدشان، مسئله شرعی می‌گفت. یک مرتبه، مسئله را اشتباه گفت. وقتی به خانه آمد و رساله را باز کرد، فهمید که اشتباه گفته است. همان شب رفت و تک تک کسانی که آن شب در نماز بودند و می‌شناخت درب خانه‌هایشان رفت و گفت که مسئله را اشتباه گفته‌ام و درستش این است. یکی به او گفت: حاج آقا چه عجله‌ای داری؟ فردا شب تصحیح کن. گفت: شما تا فردا شب به من مهلت می‌دهی؛ ولی حضرت عزرائیل معلوم نیست که به من مهلت بدهد. من آن طرف چه کار کنم که عده‌ای را به اشتباه انداخته‌ام. ایشان از دنیا رفت. حاج آقا فخر می‌گفت: وقتی ایشان از دنیا رفت و چون شب بود، نمی‌توانستند ایشان را دفن کنند، او را در اتاقی قرار دادند که چراغش روشن بود. من بالای سرش بودم و قرار بود قرآن بخوانیم و صبح قرار بود که متدینین بیایند و دفنشان کنند. می‌گفت: شروع کردم به قرآن خواندن. وقتی به آیات عذاب می‌رسیدم، می‌دیدم که آقای شیخ مرتضی زاهد خودش را جمع می‌کند. اول گمان کردم که خیالاتی شده‌ام. بعد رفتم یک جای دیگر قرآن را خواندم که مربوط به آیات عذاب بود. دیدم باز خودش را جمع کرد. فهمیدم ایشان در دنیا به قدری از عذاب الهی ترس داشت که الان هم وقتی می‌شنود، بدن خودش را جمع می‌کند.

درود خدا بر کسانی که وعده و وعید خدا را شوخی نمی‌گیرند. اگر انسان در این مرحله استقامت داشته باشد، نیت آدم دیگر آخرت هم نیست؛ یعنی حتی در عین حال که شوق به بهشت دارد و از جهنم می‌ترسد؛ اما کارهایی که انجام می‌دهد به خاطر بهشت و جهنم نیست. آن مرتبه بالایی است و برای محبت خداست؛ چون خدا دوست دارد، این کار را انجام می‌دهد بدون اینکه توقعی داشته باشد ،. این درجه بسیار بالای نیت همین است و برای کسانی است که استقامت و بندگی بکنند. و فقط برای معصومین نیست، دیگران هم می‌توانند به این مراتب برسند. آن وقت دیگر توقع ندارد که اگر چهل هفته جمکران رفته باشد، مستجاب الدعوه شود یا اگر چند شب برای نماز شب بلند شده، چند قطره اشک ریخته، ملائکه حضور پیدا کنند، مکاشفه الهی یا خوابی اتفاق بیفتد

در قرآن كريم دارد: وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ؛ هر چیزی که دارند در راه خدا می‌دهند، ولی در این حال، دلشان خائف است. عرض کردم: حضرت خدیجه در راه خدا هر چیزی داشت داد؛ اما آخر عمر شريفش گریه می‌کرد. وقتی پیغمبر صلي‌الله‌عليه‌وآله پرسیدند: چرا گریه می‌کنید؟ فرمودند: می‌ترسم، می‌ترسم خدا آنها را نپذیرفته باشد و خدا از کارهای من راضی نباشد.

روضه و گریز

مصیبت فاطمه مثل قبرش مخفی است . مصیبت‌ها زیاد است، امیرالمؤمنین کنار بستر فاطمه نشسته است و زهرا در حال وصیت به اوست. تعبیر تاریخ این است: «أَخْرَجَ‏ مَنْ‏ كَانَ‏ فِي‏ الْبَيْت‏» (بحارالانوار، ج 43، ص 191) حضرت به همه‌ی کسانی که در خانه بودند فرمودند: بیرون بروید. بعد دو به دو، مظلوم و مظلومه کنار هم نشستند. زهرا دارد یکی یکی وصیت می‌کند؛ علی جان! «لَا تُعْلِمْ‏ أَحَداً قَبْرِي‏»؛ (بحارالانوار، ج 78، ص 310؛ صحیح بخاری، ج 5، ص 139؛ دلائل الامامه، ص 43) کسی را از محل قبرم با خبر نکن! بگذار قبرم مخفی باشد. این یک مبارزه‌ی منفی است که زهرای مرضیه تا قیامت می خواهد دوام داشته باشد. این که مردم دنیا بدانند یگانه دختر پیغبمر قبرش مخفی است.

علی جان! «لا تُصَلِ‏ عَلى‏ أَحَدٍ مِنْهُمْ‏» (بحارالانوار، ج 43، ص 191) آن‌هایی که در خانه‌ام را آتش زدند و در سقیفه جمع شدند، نمی‌خواهم بر بدنم نماز بخوانند. خودت –و چند نفری که نام برد- نیمه شب برایم نماز بخوانید.

علی جان! وقتی مرا به خاک سپردی «اجْلِسْ‏ عِنْدَ رَأْسِي‏»؛ بالای سرم بنشین، «فَإِنَّهَا سَاعَةٌ يَحْتَاجُ الْمَيِّتُ فِيهَا إِلَى أُنْسِ الْأَحْيَاء»؛ (بحارالانوار، ج 79، ص 27) شب اول قبر من را تنها نگذار! کنار قبرم بنشین، «فَأَكْثِرْ مِنْ‏ تِلَاوَةِ الْقُرْآن‏»؛ برایم قرآن بخوانو صدای قرائت قرآنت مرا در قبر آرام خواهد کرد. علی جان! برایم دعا بخوان زیرا این کارت مرا آرام می‌کند. علی جان! کنار قبرم بنشین با من سخن بگو.

علی جان!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابْكِنِي‏ وَ ابْكِ‏ لِلْيَتَامَى‏ وَ لَا |  | تَنْسَ قَتِيلَ الْعِدَى بِطَفِّ الْعِرَاق‏ |

برایم گریه کن، اگر دلت گرفت برایم اشک بریز؛ اما بچه‌های یتیمم را فراموش نکن، بچه‌های یتیمم مبادا تنها بمانند! برای آن‌ها نیز اشک بریز.

علی جان! سفارش دیگری نیز برایت دارم که حسینم را فراموش نکن.

علی جان! جلوی بچه‌ها کاری نکن که آن‌ها احساس غربت کنند زیاد جلوی آنها اندوه خود را نشان ندده.

پیراهن خود در غم من چاک مکن جز نیمة شب جسم مرا خاک مکن

علی جان!

از فاطمه یادگار اگر می‌خواهی؟ خون‌های مرا ز روی در پاک مکن

هر کسی یادگاری از خودش به جای می‌گذارد، اگر از من یادگار می‌خواهی «البابُ وَالجِدارُ وَ الدِّماءُ شهودُ صِدقِ ما بِهِ خِفاءُ»؛ سه تا یادگاری دارم یکی در، دیگری دیوار، و سومی هم خون‌های روی آن دو است. علی جان! خواهش دیگری نیز دارم.

مرا غسل چو نیمه شب به پیش کودکان دهی مباد سینه‌ی مرا به زینبم نشان دهی

نگذار زینبم جراحت سینه‌ی مرا ببیند. امیرالمؤمنین خیلی احتیاط کرد تا زینب سینه‌ی مادر را نبیند، روزی هم که با فرق شکافته علی ع را به خانه آوردند، همین که طبیب خواست دستمال را باز کند، حضرت به زینب اشاره کرد از اتاق بیرون رود.

طبیبا وا مکن زخم سرم را مسوزان قلب زینب دخترم را

اما روزی که آمد کنار بدن قطعه قطعه‌ی حسین، آن جا دیگر کسی نبود مانع گردد، بدن را برداشت، حسینم! برادرم! «بأبی المهموم حتی قضی»؛ پدرم به قربانت داغ دیدی و جان دادی، «بأبی العطشان حتّی مضی، بأبی من شیبَتُهُ تَقطُرُ بِالدِّماء». راوی می‌گوید: زینب چنان جان سوز عزاداری می‌:رد، به خدا قسم دیدم دوست و دشمن دارند گریه می‌کنند، (بحار الانوار، ج 45، ص 59؛ اللهوف، ص 130) یک وقت هم خم شد لب‌ها را گذاشت روی گلوی پر خون؛ «فَوَجَدَنِی جُثَّةً بِلا رَأس».

لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

و صلي‌ الله‌ علي محمد و آله الطاهرين